

درنگ‌های فلسفی سلطنتِ واژگان

نوشته بهزاد قلی‌پور



نقد فرهنگ

۱۳۹۸

سرشناسه: قلی پور، بهزاد، ۱۳۶۳-

عنوان و نام پدیدآور: درنگ‌های فلسفی: سلطنت وازگان / نوشته بهزاد قلی پور.

مشخصات نشر: تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۶۶ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۰۵-۸۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فلسفه

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۷۵۵۴ ق/۷۵۵۴ AC

رده‌بندی دیویی: ۰۸۹/ف

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۶۲۵۴۷



نقد فرهنگ

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعادت، مجتمع قائم، بلوک A2، واحد ۲۰۳

مراکز پخش: ۶۶۴۶۰۰۹۹، ۶۶۴۸۶۵۳۵، ۶۶۴۸۶۵۳۵

تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸

نام کتاب: درنگ‌های فلسفی: سلطنت وازگان

نویسنده: بهزاد قلی پور

طراح جلد: زهرا عشقعلیان

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۰۵-۸۸-۷

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

فهرست مطالب

۱۵	مملکت‌داری و حکومت
۲۳	امیدواری و نومیدی
۲۷	قضاوت
۳۵	دانایی و نادانی
۴۵	منطق و هاشدن از آن
۴۹	دین، مذهب و پست‌مدرئیه در ارتباطات روزمره
۵۷	کتاب و مطالعه
۶۳	نسبی و مطلق
۶۵	عشق، دوستی، ازدواج
۸۹	من و من‌گرایی
۹۵	واژه، معنا، فهم، حقیقت
۱۱۵	حکومت کلمات
۱۲۱	گفت‌وگو و روراستی
۱۲۹	جنگ
۱۳۳	علم و دانش
۱۴۳	الهیات
۱۴۵	مدنیّت صنعتی
۱۴۷	زندگی و مرگ
۱۵۱	رنج، پوچی و افسردگی
۱۵۷	تبعیض و نژادپرستی
۱۶۱	فلسفه، اندیشمند
۱۹۵	دشمنان اندیشه
۱۹۹	زمانه
۲۰۵	انتقاد و شک
۲۲۱	انسانیت، اخلاق، تربیت

۲۲۹		نفع طلبی
۲۳۳		آزادی
۲۳۷		تروریسم
۲۴۱		تاریخ، سیاست و اقتصاد
۲۴۵		شهرت
۲۴۹		نحش و اهانت
۲۵۵		زیبایی
۲۵۷		شع‌ها و دیگر

مقدمه

قد مدتها شش بنویسم اما... بالاخره پس از سال‌ها طرد هرگونه ضرورت در میان گذاشتن برخی یادداشت‌های روزمره، خواستم به جمع نویسندگان پیوندم تا دستم دیگر مجبور به انکار مکرر این ادعا از سوی دوستان مشوقم نباشم که نوشته‌های من اهمیت دارد، به خواننده شدنش می‌ارزد، یا به هرنحودر آن مازد فریختگان و تیزگوشان سخنی نوبرای شنیدن هست؛ که مبادا از فراموشی این همه انکار و طردنمایی، در برابر توهم «خودمهم‌پنداری» سرفرو دارم و گمان کنم چیزی هستم. به هرروی، آسان نیست ننوشتن پس از نصف عمر مطالعه‌ی پراکنده و افتان و خیزان سیر نمودن در دنیای اندیشه‌ها، حتی اگر آن‌ها که رای بیان به زبان می‌آید همچنان خام باقی مانده باشد.

تابه حال به چیزی نیندیشیده و یا حتی آن را در خیال پهنش نداده‌ام که شخص دیگری آن را در زمانی و جایی به طور کامل نریس کرده و بسط نداده باشد. یعنی بعید است هیچ کشف جدیدی، چیزی که متعلق به من باشد، در این کتاب یافت شود. نوشته‌های این کتاب ناشی از هیجان و احساس فهمیدن چه بسا هنوز کاملاً رهاننده از خود برتر بینی‌ای است که در اثر مطالعات پراکنده و پژوهش‌های مستقل به دست آمده و تاجایی که به نسبت مفهوم جدید بودن مربوط است طبعاً

می‌تواند برای کسانی نیز جدید و تفکربرانگیز باشد.

همچنین به حد کافی نشانه و بهانه به دست داده‌ام که این اثر را بتوان مصداقی از شیوع تب‌گزین‌گویی نویسی و کنج‌کاویِ رام‌نشده تلقی کرد. زیرا به‌طور پراکنده و به چنان نحوی از یک موضوع به موضوع دیگر پریده‌ام که دست کم اگر معیارهای آکادمیک مرسوم در نگارش فکر فلسفی، مبنای ارزیابی قرارگردد، بعید است که بتوان هیچ نظم و صورت‌بندی منطقی‌ای در آن یافت.

اگرچه نگارنده در سقراطی نیز دیگر می‌تواند تنها، اعتراف کلیشه‌ای دروغینی باشد و هم‌تراز آن نشانه‌ای معکوس از خودبرتربینی به ظاهر انکار شده، و بنا بر این حتی گونه‌ای ادای بزرگان را درآوردن و بی‌جهت اغراق کردن؛ لکن لازم است تأکید کنم که من واقعاً هیچ چیز را نمی‌دانم. شاید در دوره‌ای از عمرم - از آن زمان که از جوان سیزده‌ساله‌ای بیش نبودم، همان زمانی که چه بسا بی‌موقع کتابی از برتراند راسل به دستم افتاد و مرا به جهانی دیگر پرت کرد، تا چندین و چند سال پس از آنکه از حضور در متن فعالیت‌های هرروزه‌ی گروه‌های همسالان و دوستان بیدم - به مطالعه‌ی کتب فلسفی ادامه دادم - بسیار چیزها می‌دانستم، اما اکنون دیگر نه. امروز اگر نمی‌دانم را - به لحاظ داشت وسیع‌ترین معنای آن - اردل مغایره‌ی سطر کتاب حاضر بیرون بکشید، هیچ کلمه و امر معینی که حاکی از دانش من باشد، باقی نخواهد ماند.

از جمله نیروهایی که از داده‌ام را به انتشار این مجموعه‌ی پاره‌نوشته‌ها تسلیم کرد، خواست و خواهش برخی از کسانی بود که پیش‌تر نوشته‌هایم را خوانده بودند و دلایلی که در ضرورت‌های چاپ این نوشته‌ها برشمردند؛ اینکه بسیاری از علاقه‌مندان فلسفه، از پیشینه‌ی مطالعاتی لازم برای

مراجعه‌ی مستقیم به آثار فلاسفه و متفکران برجسته به منظور فهم فلسفه‌ها و افکار مختلف برخوردار نیستند. تلاش برای فهم هرمتنی که فراتر از بُرد فهم فرد باشد به کژفهمی منجر می‌شود. به این معنا که پیش‌نیازهای مطالعاتی و فکری برای فهم اندیشه‌های جدید و فلسفه‌های معاصر باید کافی باشد، به طوری که بتوان مفاهیم کلیدی در هراندیشه‌ای را ذهناً در تاریخ اندیشه رهگیری کرد. مطالعه‌ی بسیاری از آثار اندیشمندان، خارج از فهم و حوصله‌ی بسیاری از مخاطبان عام، دانشجویان رشته‌های فنی، محققان تازه‌کار و فلسفه‌خوانان آماتور است؛ اما همه‌ی این‌ها ما را به این نتیجه‌ی سفت و سخت نمی‌رساند که هیچ‌راهی جز گونه‌ای مطالعه‌ی ترتیبی و اولویت‌بندی، مانده نیست که فهم اندیشه‌های متأخر را ممکن نماید.

بدون چنین مطالعه‌ی ریزه‌ش آکادمیک و منظمی، راه هرگونه روشننگری نسبت به اندیشه‌های پیچیده‌ی نوین بسته نمی‌شود، بلکه لازم است شارحان و مفسرانی در سطح مختلف برای طیف‌های گوناگون مخاطبان، قلم‌فرسایی کنند حتی اگر این کار ناگزیر و ناخواسته به گسترش برخی کژفهمی‌ها منجر شود؛ زیرا کسی نمی‌تواند عاملی برای شکل‌گیری گفت‌وگوهای روشننگرانه و علمی باشد.

نگاه آرمان‌گرایانه به مقوله‌ی آموزش، از اینکه کسی بدون مطالعه و فهم فلاسفه - به ترتیب تاریخی ظهور اندیشه‌ی آن‌ها - قدم در راه روشنگری نگذارد به شدت برمی‌آشوبد و پرخاشگری می‌کند: افلاطون شناس فریاد سربرمی‌آورد که چگونه می‌توان نام دکارت و کانت را بر زبان آورد اگر افلاطون را کامل نخوانده باشیم؟ کانت شناس و هگل شناس از اینکه نویسنده‌ای نام هایدگرا را در نوشته‌هایش تکرار کند، زبان به تمسخر

خواهد گشود که اصلاً مگر فهم هایدگر بدون فهم هگل و کانت معنایی هم تواند داشت؟

بدین منوال، پیش شرط نوشتن درباره‌ی اندیشه‌ی هر فیلسوفی تقریباً مستلزم فهم کامل و جامع تمام اندیشه‌های فلاسفه‌ی پیش از او خواهد بود. و غرض این صورت‌ره به انحرافی سخیف و جسارتی نابخشودنی خواهد بود که تنها شاید ته‌ی سرزنش و هدایت کدخداسالارانه توسط اساتید برجسته است. بنابراین با نقل این سخن از نیچه باید دید هریک از ما در کجای طیف نویسندگان هستیم: بدبختی نویسندگان تیزهوش و روشن‌نگران است که آنان را سطحی می‌دانند و به همین دلیل نیز برای درک آثارشان کاری نمی‌کنند و نیک‌بختی نویسندگان غیرروشن‌نگران نیز در آن است که خواننده برای درک آثارشان می‌کوشد و سادگامی حاصل از تلاش خویش را از آن نویسنده می‌پندارد.^۱

از زمان نیچه تاکنون هنوز در میان مردم عادی نقد مدرنیسم و دستاوردهای آن مانند علم و دموکراسی از طرف مردم مجبور و ناشناس مانده است که متأسفانه ما نویسندگان مستقل و مبارزان ناآشنا و نزیسته در سیستم آموزشی دانشگاهی نیز، برای به عهده گرفتن بخشی از مسئولیت به تکاپو افتاده‌ایم! اما آیا ما نویسندگان مستقل و تازه‌واردان عرصه تفکر، کاره‌ای هستیم؟ اهمیتی داریم؟ آیا اصلاً به عرصه‌ی تفکر وارد شده‌ایم یا صرفاً هیجانات حاصل از مطالعات پراکنده‌ی شخصی را این چنین بی‌دروپیکر بازمی‌تابانیم؟ آیا فعالیت نویسندگی در صفحات شخصی شبکه‌های اجتماعی گونه‌ای مداخله در کار بزرگان از سرغروری کاذب

۱. نک: انسانی بسیار انسانی، نیچه، ترجمه: سعید فیروزآبادی، جامی: چاپ سوم، ص ۱۶۲.

است؟ حرفی برای گفتن داریم یا تنها در جست و جوی شهرتی، هرچند محلی، دست و پا می‌زنیم؟ آیا انتشار پاره‌نوشته‌هایی بی‌شرح و تفصیل - و بنابراین عموماً مبهم و ناقص - و بدون بهره‌گیری از متدهای استاندارد تحقیق در علوم انسانی هرگز با کار نظریه‌پردازان و پژوهشگران قابل مقایسه است؟ آیا در عرصه‌ی تفکر جمع کردن طرف‌داران مردمی، اعتباری می‌آورد اگر نظر متفکری را جلب نکرده باشد؟ آیا به این طریق مشهور شدن، که تلقی‌ای از هزاران تأیید و مخاطب^۱ دور خود گردهم آوریم بی‌آنکه نقد مؤید صاحب‌نظری پشتوانه‌ی افکارمان باشد، ارزش خاص و والایی دارد؟

آیا چنین نیست که اندیشمند اصیل مراجعه به تنها یک متفکر صاحب‌اثر و جلب نظر او را به جذب مخاطبان عام از طریق تبلیغاتی رسانه‌ای ترجیح می‌دهد؟ اصلاً مگر کسب اعتبار در این عرصه صرفاً یا غالباً با چنین شهرتی در شبکه‌های مجازی ممکن است؟ و در این صورت امید بستن به سرخس‌رشته‌های خود در مجلات زرد فلسفی و استفاده از رپرتاژ خبری و تزیین دادن مصاحبه‌های تبلیغاتی ما را به سهم خود از امکان متفکر بودن دور نمی‌کند. توهم خودبزرگ‌بینی‌ای در کار است یا ضرورتی هرچند ناجیه‌رسان^۲ راستی، هر شبکه‌ی اجتماعی (فیسبوک، اینستاگرام، تلگرام، توئیتر و...) به لحاظ ساختاری ظرفیت ارائه‌ی مناسب چگونه نوشته‌هایی را دارد؟

مطالعه‌ی این کتاب را توصیه می‌کنم به همه‌ی دوستان و هم‌پایه‌ایم که به ادبیات فلسفی علاقه دارند و به تمام منتقدان منزجر از فراگیر شدن سطحی‌نگری و شتاب‌زدگی در فهمیدن و «کنجکاوی برای فهم همه‌چیز»

در عصر ما.

این کتاب را بخوانید و بگذارید نمونه‌ای باشم در میان این همه سربرآوردگان مدعی دانایی- تازه‌واردانی که البته این قدر زیرک هستند که مدعی بودن غرورآمیزشان را زبانه‌انکار کنند- که گویا مجال نوشتن را از بدنامندان پخته گرفته‌اند. نمونه‌ای که سرجمع تمامی این مدعیان مغرور و گستاخ است: نمادی مثال‌زدنی، چکیده‌ای از عوامل ایجاد تهوع فرهنگی، در گزارش دانشمندان دست‌ازتفکر کشیده و به توده مشغول شده و... آری، چرا که،، عصاره‌ی ابتذال فکری و مثال‌اعلا‌ی هرآنچه که به تب نویسنده‌گی مربوط می‌شود. بگذارید چنین نمونه‌ای باشم زیرا برای چنین الگوی بدبودنی، حد را مهیا می‌بینم نزد آنانکه دیگر در چنین شیوه‌ی نگریستنی چیره‌دست‌تره‌ینارگشته‌اند. پس همینجا درحالی‌که بابت نوشتن این مقدمه هم مصمم هستم و هم عذرخواه، به این روشنفکران و اندیشمندان آرمان‌گرا هشدار می‌دهم اگر تصادفاً خود را در این صفحه یافته‌اید، دست‌نگه‌دارید و کتاب را ببندید.